

بررسی انسجام و همبستگی هویتی – ارزشی نخبگان حاکم در ایران (۱۳۹۲-۱۳۵۷)

حسین کریمی فرد^۱

چکیده

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران نخبگان اجرایی با تأکید بر ارزش‌های ایدئولوژیک و انگیزه‌های سیاسی به برجسته سازی/ حاشیه سازی عناصر هویت ملی پرداخته و مؤلفه‌های ارزشی و هویتی مدنظر خویش را به جامعه تحمیل نموده‌اند. نخبگان سیاسی حاکم در ایران از ۱۳۵۷ تا ۱۳۹۲ دارای مؤلفه‌های ارزشی و هویتی متفاوتی بوده‌اند. در یک سر طیف نخبگانی با شاخص‌های فکری و هویتی ابتناء یافته بر اسلام لیبرال و در سر دیگر طیف نخبگانی با مؤلفه‌های فکری و هویتی مبتنی بر ایدئولوژی شیعی قرار می‌گیرند. تأثیرپذیری حوزه‌های فرهنگ، سیاست، اقتصاد و اجتماع از ساختار ارزشی و هویتی نخبگان حاکم در این مقطع زمانی باعث جهت‌گیری مختلفی در نهادهای دولتی شده است. در این پژوهش تلاش می‌شود به این پرسش پاسخ داده شود که: حاکمیت نخبگان سیاسی با عناصر هویتی متضاد (از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۹۲) چه تأثیری بر جامعه ایرانی داشته است؟ فرضیه این پژوهش که با روش تحقیق توصیفی- تحلیلی به نگارش درآمده است عبارتست: حاکمیت نخبگان سیاسی (از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۹۲) با چارچوب ارزشی و هویتی متفاوت و اتخاذ سیاست‌های ابتناء یافته بر انگاره‌های هویتی متضاد به انشقاق جامعه منجر شده است.

کلید واژه‌ها: هویت، نخبگان سیاسی، پسانقلابی، ایران، غرب

مقدمه

بحث در مورد هویت ملی، عناصر و انگاره‌های آن همواره مورد توجه محققان، پژوهشگران و جامعه روشنفکری ایران بوده است. برخی از اندیشمندان در پاسخ به سؤالات پیرامون عناصر متشکل هویت ایرانی، بر عنصر «ملیت» تأکید کرده و سایر عناصر را به حاشیه رانده‌اند. عده دیگر با جهان ذهنی متفاوت، عنصر «مذهب» را برجسته نموده‌اند، عده دیگر عنصر «تجدد» را برای شکل‌گیری هویت ملی ایران معاصر مؤثر دانسته‌اند. به سبب ماهیت اقتدارگرایانه ساخت سیاسی قدرت در ایران و قرائت و تفسیر متفاوت نخبگان اجرایی از مفاهیم «ملیت»، «مذهب» و «تجدد» در هر دوره‌ای عناصری خاص از هویتی ملی ایرانی برجسته شده‌اند و از این طریق هویت ملی به شکلی ایدئولوژیک در خدمت سیستم سیاسی تجلی یافته است.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، گفتمان سنت‌گرای ایدئولوژیک بر گفتمان تجددگرایی پهلوی تفوق پیدا کرد و انقلاب ایران باعث تغییر ادراک هویت در درون دولت شد. همچنین با تغییر تصور از «خود» و «دگر»، تأثیر شگرفی در رفتار منطقه‌ای و بین‌المللی ایران و تعیین جایگاه ایران در سیستم بین‌الملل پدیدار گردید. در این دوره، گفتمان انقلاب اسلامی با ملی‌گرایی (ناسیونالیسم ایرانی)، کشمکش اساسی داشته است. از دیدگاه انقلابیون، ملی‌گرایی نوعی مکتب مادی و مبتنی بر عناصر شرک آلود و همواره به عنوان رقیبی برای اندیشه‌های اسلام‌گرایانه و مبتنی بر وحدت امت اسلامی بوده است. آنها در مقابل، بر ولایت و امامت، رعایت ارزش‌های اخلاقی، ارزش‌های سنتی، نخبه‌گرایی سیاسی و کنترل فرهنگی تأکید نموده‌اند. در نهایت، تسلط این گفتمان در کشور باعث شده است که تمام حوزه‌های اقتصاد، سیاست، فرهنگ و اجتماع دچار دگرگونی بنیادین شوند.

در این پژوهش تلاش می‌شود شاخص‌های فکری و هویتی نخبگان سیاسی اجرایی بعد از انقلاب اسلامی در ایران مورد بررسی قرار گیرد. بررسی شاخص‌های فکری و هویتی در دولت‌های بازرگان، موسوی، هاشمی، خاتمی و احمدی‌نژاد نشان از تفاوت در تعریف از «خود» و «دگر» و اتخاذ خط مشی‌های متفاوت و گاه متضاد در ساحت‌های مختلف اجتماع دارد.

مفهوم هویت

هویت پدیده‌ای ثابت و تغییرناپذیر نیست، بلکه هویت به مثابه‌ی یک پدیده‌ی سیال و چند وجهی، حاصل فرایند مستمر تاریخی است، که تحت تأثیر شرایط محیطی، همواره در حال تغییر است. «اشخاص علاوه بر هویت فردی دارای هویت اجتماعی نیز می‌باشند که غالباً در ارتباط با گروه‌های دیگر مشخص می‌شوند. هویت جمعی نیز در ارتباط با جوامع فرامرزی یا بیرونی ساخته شده و تقویت می‌گردد» (Braam, 2007). هویت پدیده‌ای است که به‌طور مداوم از طریق عوامل مربوط به «خود» و عناصر اجتماعی «عمومی» و «مشترک» بازتولید می‌شود (Cohen, 2015).

هویت شکل خاصی از سرمایه اجتماعی می‌باشد و با تفاوت‌ها و درجات خاصی از خصومت همراه می‌باشد (Dorransoro – Grojean, 2014). یکی از متغیرهایی که لازمه‌ی اساسی هویت است، «دگر»^۱ می‌باشد. هویت را نمی‌توان تعریف کرد، مگر اینکه تعریف و حدود «دگر» مشخص شود. به عبارت دیگر؛ هویت زمانی ظهور می‌یابد، که انسان با «دگر» مواجه شود و این «دگر» عبارت است از جامعه‌ی دیگر، طرز تفکرهای مختلف و نقش‌های جدیدی که سازنده‌ی هویت او هستند. «هویت ملی و قومی در کشاکش تصور «ما» از «دیگران» شکل می‌گیرد» (اشرف، ۱۳۷۳: ۱۳۴).

از طرف دیگر «سیاست هویت»^۲ فعالیت سیاسی گروه‌های مذهبی، قومی و فرهنگی را در راستای احقاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و حق تعیین سرنوشت آنان را بیان می‌نماید و مدعی نمایندگی خواسته‌های آنان و به دنبال پیشبرد منافع گروه‌های خاص در جامعه می‌باشد» (Zweiri, 2007: 5).

در نگرش گفتمانی پسامدرن، هویت و منافع ماهیت ثابتی ندارند، بلکه به وسیله‌ی بازی هویت و تمایز ساخته می‌شود. دولت و هویت آن امری است گفتمانی و آنچه دولتی را شکل می‌دهد نه جوهر و اجزای آن، بلکه گفتمان سیاسی است. هویت چیزی است که ما آن را در گفتمان و از طریق گفتمان می‌سازیم (تاجیک، ۱۳۸۱: ۱۲). هویت امری حادث، موقتی و اکتسابی (نه معین) می‌باشد. هویت را باید به صورت فرایندی دید که کردارهای گفتمانی که هویت‌های خاص را حفظ یا رد می‌کنند آن را بازتولید یا استحاله می‌کنند. هویت‌ها مطلق نبوده بلکه ارتباطی و نسبی‌اند و هر انسانی در ارتباط با چیز دیگری معنادار می‌شود (کریمی، ۱۳۸۳: ۲).

به این ترتیب در نگاه نظریه‌های تأسیسی یا گفتمانی پسامدرن، هویت دولت‌ها صرفاً به‌عنوان فرایند جداسازی خود از دیگری قلمداد شده است. آنها هرگونه عامل طبیعی یا عنصر مادی را در شکل دادن به هویت رد می‌کنند. برای آنها چگونگی تولید تمایزها در شکل‌گیری هویت مهم است. هویت‌ها در بستر گفتمان‌ها شکل می‌گیرند و چون گفتمان‌ها حادث و موقتی، زمان‌مند و مکان‌مند هستند، برای هویت‌ها نیز نمی‌توان هیچ گوهر ثابتی قائل شد و آنها نیز ربطی، لرزان و موقتی هستند. در این رویکرد، هویت، ضرورتاً و به‌طور مستمر از گوهر ثابتی برخوردار نیست. هویت، کارناوال متغیر و متحرکی است که همواره در ارتباط با جریان‌هایی که ما نماینده یا مخاطب‌شان واقع می‌شویم و از طریق نظام‌های فرهنگی که ما را احاطه کرده‌اند، شکل می‌یابد و تغییر می‌کند. برابر این رویکرد، هویت‌ها «فرآورده‌هایی تاریخی‌اند». هویت انسان از لحاظ تاریخی و اجتماعی «معلق در فضا است و به وسیله کردارهای تاریخی تغییر سمت می‌دهد. بنابراین از این منظر، از «انسان ذاتی» - و هویت ذاتی - نمی‌توان سخن گفت زیرا انسان، جلوه‌های تاریخی گوناگون پیدا می‌کند (اکبری، ۱۳۸۴: ۳۲۱).

در رویکرد گفتمانی - گفتاری، هیچ هویت اجتماعی بنیادینی در کار نیست. «قدرت» و «دانش» در هر عصری هویت انسان را رقم می‌زند. البته انسان‌ها در طی زمان‌های کم و بیش طولانی هویت می‌یابند و

1. Other

2. Identity politics

بر وفق آن به خود و به جهان نگاه می‌کنند و براساس آن عمل می‌کنند. انسان هویت خود را در جماعات و سرزمین‌ها و در درون همبستگی‌ها می‌یابد و این جماعات و اجتماعات همواره دگرگون می‌شوند. هویت آدمی همچون مومی در «چنگال قدرت» شکل‌پذیر است (بشیریه، ۱۳۷۶: ۹۵).

لیبرالیسم اسلامی (۱۳۶۰-۱۳۵۷)

مذهب و تفاسیر مختلف از نقش و جایگاه آن در جامعه نقش مهمی در برسازگی هویت ایرانی ایفاء نموده است (Ahmadi, 2012: 8). جریان‌های مختلف سیاسی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی درباره نقش مذهب در جامعه و نسبت آن با سیاست قرائت و تفاسیر مختلف داشتند. یکی از این جریان‌های سیاسی-ایدئولوژیک مؤثر در انقلاب اسلامی، نهضت آزادی با هویت سیاسی مبتنی بر اندیشه‌های سیاسی لیبرال بود. مهندس مهدی بازرگان از مؤسسين این نهضت از طرف امام خمینی(ره) به‌عنوان اولین نخست‌وزیر ایران بعد از انقلاب منصوب شد. بازرگان علاوه بر پیشینه تاریخی سیاسی-مذهبی مشخص، در عرصه سیاست ایران، فردی متفکر و صاحب نظر در ساحت فرهنگ، هویت و اندیشه سیاسی در ایران بود. «بازرگان در طول ۵۰ سال فعالیت دینی سعی داشت از اسلام چهره‌ای مترقی نشان دهد و آن را با پیشرفت‌های علمی و فنی سازگار جلوه دهد. او می‌گفت علاوه بر مسلح شدن به دین اسلام، باید به ایدئولوژی‌های غیر مذهبی و لائیک با همان سلاح خودشان پاسخ داد» (کدی، ۱۳۶۹: ۳۵۶).

هدف اصلی بازرگان به‌عنوان تئوریسین اسلام لیبرال، نشان دادن سازگاری علم با دین، هنجارهای اسلامی با زندگی مدرن و احتیاجات انسان امروزی به دین بود. در عرصه سیاست نیز وی با پذیرش دستاوردهای سیاسی غرب می‌کوشید تفسیری آزاد منشانه و مردم‌سالارانه از اسلام ارائه دهد.

شاخص‌های اسلام سیاسی لیبرال با شاخص‌های لیبرالیسم غربی قرابت داشت؛ هر چند بازرگان می‌کوشید مرزهای خود را از آن متمایز کند در واقع، تلفیق دین‌داری و معنویت اسلامی با دستاوردهای سیاسی و اجتماعی تمدن غربی مهم‌ترین ویژگی اسلام سیاسی لیبرال بود. اسلام سیاسی لیبرال بر آزادی، دموکراسی، حقوق سیاسی مردم و مدارا با مخالفان تأکید می‌کرد، ضرورتی در اجرای احکام فقهی، به‌ویژه مجازات‌های اسلامی نمی‌دید، با اجباری شدن حجاب مخالف بود و در برابر ولایت فقیه و نظارت فقیهان، بر دموکراسی و شورا تأکید می‌کرد، طرفدار مصالحه با غرب و روابط نیکو با همه کشورهای غربی بود، بر ملیت ایرانی پای می‌فشرد، منافع ملی را مهم‌ترین اصل تعیین‌کننده‌ی سیاست خارجی می‌دانست و چندان تمایلی به صدور انقلاب و گسترش ابعاد جهانی انقلاب ایران نداشت. «نهضت آزادی» و «حزب جمهوری خواه خلق مسلمان» را می‌توان دو حزب اصلی این گفتمان دانست. «نهضت آزادی»، البته به حکم امام، دولت موقت را در اختیار داشت و موفقیت این دولت می‌توانست به افزایش محبوبیت مردمی این گفتمان کمک کند؛ ولی بحران‌های پی‌درپی و ناکامی‌های دولت موقت و تشدید جو انقلابی و آمریکا ستیزی در ماه‌های پس از انقلاب، توده‌ها را از این دولت و گفتمان اسلام‌گرای لیبرال دور کرد.

اسلام‌گرایان انقلابی با در دست گرفتن نهادها و ارگان‌های انقلابی و امنیتی و اتخاذ شیوه‌های رادیکال، مانع از ثبات و استقرار نهادهای توسعه‌محور و آزادی‌محور مورد نظر دولت موقت شدند. تسلط بر این نهادها و حمایت امام خمینی(ره) از آنها باعث به حاشیه رفتن اسلام‌گرایان لیبرال در ایران شد (Salimi, 2013: 62).

الف: گسست هویتی در دهه اول انقلاب

در سال ۱۹۷۹ با شروع بحران گروگانگیری اعضاء سفارت آمریکا و استعفاء مهدی بازرگان، نیروهای انقلابی در جمهوری اسلامی ایران در راستای تحکیم مواضع و تسلط بر نهادهای حکومتی گام برداشتند. در جبهه مخالف، نیروهای ملی‌گرای لیبرال به رهبری «ابوالحسن بنی‌صدر» در انتخابات ریاست جمهوری به پیروزی رسیدند و او به‌عنوان اولین رئیس‌جمهور در ایران سوگند یاد کرد. ریاست جمهوری وی تحت الشعاع ماجرای گروگانگیری، حمله عراق به ایران و رقابت شدید با نیروهای انقلابی در ایران قرار گرفت (میانی، ۱۳۸۳: ۲۱۳).

با توجه به ابتناء یافتن خاستگاه فکری بنی‌صدر بر ناسیونالیسم سکولار- لیبرال و تکبر ناشی از اولین رئیس‌جمهوری بودن در جمهوری اسلامی و رفتار تقابلی او، گسست با جریان اسلام سیاسی شکل شدیدتری پیدا نمود به نحوی که سرانجام مجلس رأی به عدم کفایت سیاسی او داد. بنابراین دومین گسست هویتی- معنایی بین نیروهای شرکت‌کننده در انقلاب پدید آمد. اولین گسست هویتی و معنایی بین بازرگان و جریان اسلام‌گرا رخ داده بود. بعد از استعفاء بازرگان، جریان اسلام‌گرا حالت تشکل یافته سیاسی به خود گرفت و در قالب حزب جمهوری اسلامی فعالیت سیاسی خود را شروع نمود. از طرف دیگر یکی از کارکردهای احزاب سیاسی، فعالیت سازماندهی شده و محاسبه‌گرا می‌باشد، به‌نظر می‌رسد مخالفت این حزب با سیاست‌های بنی‌صدر برای به حاشیه راندن نیروهای لیبرال از ساحت قدرت سیاسی صورت گرفته باشد. بنابراین در مرداد ۱۳۶۰ دومین گسست هویتی اتفاق افتاد و در این مرحله جریان ملی‌گرا- لیبرال، به‌طور کامل از عرصه قدرت بیرون رانده شد و جریان اسلام‌گرای فقهاتی بر نهادهای حکومتی مسلط شد. از دیدگاه اسلام‌گرایان، حاکمیت لیبرال‌ها منجر به نفوذ ارزش‌ها و هنجارهای غربی در جامعه پسا انقلابی ایران شده و غرب از این گروه برای نفوذ سیاسی در ارکان نظام و تغییر مسیر انقلاب استفاده می‌نماید.

ب: مرزها و تمایزات؛ سیاست تمایزات هویتی و ایجاد دگر سازی در داخل کشور

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، حاکمیت «هنجارهای اسلامی^۱» در عرصه عمومی فرهنگی، اجتماعی، سیاسی باعث جامعه‌پذیری جدید در ایران شد (Bowen, 2015: 2). جریان اسلام‌گرا در عرصه داخلی نسبت به قدرت گرفتن لیبرال‌ها و نیز گسترش نفوذ فرهنگی غرب حساس بودند به همین دلیل قانون‌ها و ساز و کارهای کنترل‌کننده‌ای برای به حاشیه راندن گفتمان‌های مخالف و پیشگیری از نفوذ غرب‌گرایی ایجاد شد. وضع مقررات گزینشی در سطوح مختلف تحصیلی و استخدامی و ایجاد صافی‌های تأیید

صلاحیت برای کاندیداهای نمایندگی مجلس و ریاست جمهوری و قانون‌های محدود کننده مطبوعات را می‌توان نمونه‌هایی از سازوکارهای کنترل‌کننده این گفتمان تلقی کرد. سیاست‌های مطرود سازی و دگرسازی در این گفتمان با اقدام‌های دادگاه‌های انقلاب و نهادهای امنیتی تکمیل گردید. بسیاری از مخالفانی که به مبارزه مسلحانه روی آورده و در سال‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ موجی از ناامنی و ترور را در جامعه به راه انداختند و با استناد به مفهوم محارب و مفسد فی الارض به اعدام محکوم شدند. گروه‌های مسلح در نتیجه‌ی سیاست‌های مطرودسازی گفتمان حاکم، به حاشیه رانده شده و محبوبیت خود را از دست دادند. از حزب توده نیز پس از اعتراف رهبران آن به جاسوسی نه اعتباری برجای ماند و نه به اعضای حزب اجازه ادامه فعالیت داده شد. در همه‌ی این سال‌ها طرد و به حاشیه‌رانی مخالفان ملی‌گرا و اسلام‌گرایان لیبرال نیز، بیشتر به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز دنبال شد. فعالیت آشکار این گفتمان‌ها محدود و ممنوع بود و در طی این سال‌ها هیچ حزب و گروهی از گفتمان‌های ملی‌گرا و اسلام‌گرای لیبرال اجازه فعالیت نیافت. نهضت آزادی که زمانی نزدیک‌ترین گروه به گفتمان اسلام فقهاتی تلقی می‌شد هیچ‌گاه به عنوان یک حزب قانونی به رسمیت شناخته نشد و گاه رهبران و برخی از اعضای آن در معرض بازداشت قرار می‌گرفتند و دفاتر این حزب نیز مورد تعرض قرار می‌گرفت (یزدی، ۱۳۷۹: ۳۷۵).

سنت‌گرای ایدئولوژیک

سنت‌گرایی ایدئولوژیک در واکنش به مدرنیسم پهلوی پیدا شد و توسط برخی روشنفکران مذهبی و روحانیون به‌عنوان «ضد» گفتمان مدرنیسم مطرح گردید. از لحاظ اجتماعی سنت‌گرایی ایدئولوژیک بازتاب علائق و ارزش‌های طبقات رو به افول جامعه سنتی بود که از فرایند نوسازی به سبک غربی آسیب‌هایی دیده بودند. از سوی دیگر پیدایش جامعه توده‌ای به‌واسطه نوسازی در عصر پهلوی زمینه مساعدی برای پذیرش و گسترش سنت‌گرایی ایدئولوژیک فراهم می‌ساخت (بشیری، ۱۳۸۳: ۱۲۵). با توجه به اینکه جریان فکری سنت‌گرای ایدئولوژیک در دهه ۱۳۶۰ قدرت را در دست داشت، تلاش نمود که با تسلط بر نهادها و ارگان‌های هویت‌ساز حکومتی مثل وزارت آموزش و پرورش، آموزش عالی و... شکل خاصی از هویت خالص و ناب مبتنی بر گزاره‌های اسلام سیاسی فقهاتی ایجاد نمایند. با شروع جنگ عراق علیه ایران تمام امکانات کشور برای دفع دشمن خارجی به‌کار گرفته شد و در چنین وضعیتی سایر جریانات فکری به مثابه خرده هویت‌ها به حاشیه رفت و طیف اسلام فقهاتی در متن جریانات قدرت قرار گرفت. حمایت امام خمینی(ره)، رهبر کاریزمای انقلاب، از اسلام فقهاتی کمک زیادی به تثبیت قدرت این طیف فکری کرد. این طیف پس از به قدرت رسیدن خود، از سال ۱۳۶۰ به بعد که به‌طور شفاف در دولت موسوی نمود پیدا کرد، رفتاری انقلابی و ماهیتی اصول‌گرا داشت.

الف: تکوین مؤلفه‌های هویتی - ارزشی سنت‌گرای ایدئولوژیک

در سال ۱۹۷۹م با شروع بحران گروگانگیری اعضاء سفارت آمریکا و استعفاء مهدی بازرگان، نیروهای اسلامی در انقلاب در راستای تحکیم مواضع و تسلط بر نهادهای حکومتی گام برداشتند. سال‌های بین

۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸، دوره هویت‌سازی ناب و خالص توسط جریان اسلام‌گرای فقهاتی می‌باشد. برخورد با بسیاری از احزاب معارض و حکم به تعطیلی‌شان، در مقابل، تأیید احزاب و گروه‌های اسلامی، تحدید مطبوعات، ایجاد تمرکز اداری و سیاسی چشمگیر از طریق نهادهای سیاسی - مذهبی مختلف همچون ائمه‌ی جماعات، کمیته‌های انقلاب اسلامی، سپاه پاسداران، جهاد سازندگی، بنیاد مستضعفان، بنیاد شهید، سازمان بسیج اقتصادی و... که باعث بسیج توده‌ای گسترده‌ای شد، درصدد ایجاد نوعی مرزسازی و تمایزسازی جدید در انقلاب اسلامی ایران برآمدند. به‌عبارتی در این دوره سعی شد که نوعی هویت ایدئولوژیک مبتنی بر عناصر و مؤلفه‌های اسلام سیاسی در جامعه ایران ایجاد نمایند، این امر به ایجاد «دگر» داخلی و «غیر» و «دشمن» خارجی انجامید. «دگر داخلی» نهادها و احزاب به‌خصوص حزب جمهوری اسلامی، لیبرال‌ها را در بر می‌گرفت و «غیر خارجی» نیز آمریکا، شوروی و اسرائیل را شامل شد. از طرف دیگر در عرصه داخلی قشر مستضعف جامعه و طبقه سنتی جامعه به‌عنوان «خودی» محسوب می‌شدند و در حوزه فراملی نهضت‌های آزادی بخش و ملت‌های مظلوم منطقه این نقش را ایفاء می‌کردند. در دهه‌ی اول پس از پیروزی انقلاب، مؤلفه‌های هویت سازی در داخل کشور شامل اصولی نظیر ساده‌زیستی، شهادت و ایثار ارزش‌های حاکم بر جامعه بود و فضای جامعه نیز کاملاً با این ارزش‌ها مطابق بود. بنابراین شباهت‌سازی، همگون‌سازی، یکسان‌سازی، ناب‌سازی، تفاوت‌سازی، تمایز‌سازی و دشمن‌سازی براساس اسلام سیاسی صورت گرفت. این امر برای ثبات و تقویت انقلاب اسلامی ضروری بود از طرف دیگر باعث وحدت و انسجام در داخل کشور و حمایت مردم از نظام نوپا جمهوری اسلامی شد.

در سال‌های اولیه پس از انقلاب غلبه جوانقلابی و ضد سرمایه‌دارانه و ارزش‌های عدالت خواهانه، نمایش ثروت را به امری مذموم تبدیل کرد. اجرای سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی مردم‌گرایانه نیز نقش مهمی در یکسان‌سازی نسبی اجتماعی و فرهنگی در شهر داشت (دلآوری، ۱۳۸۳: ۲۸۴).

ب: طرد لیبرال‌ها توسط سنت‌گرایان

بعد از انقلاب اشکال متعدد امپریالیسم غربی با تأکید بر دیدگاه «شرق‌شناسی^۱»، از «دیگری» که به‌صورت غیررسمی با «تصورات غرب‌شناسی^۲» درباره «خود» و «دگر» بازتولید شد (Mirfakhraie, 2008: 65) و هویت سیاسی و جهت‌گیری سیاسی تحت تأثیر گفتمان ضد امپریالیستی (ضدامریکایی) قرار گرفت (Zickmund, 2003:23).

سیاست‌های داخلی و خارجی آرمان خواهانه مبتنی بر ارزش‌های دینی، رشد هویت‌های فراملی (اسلامی) و بعدها فروملی(قومی) را به دنبال داشت و به تضعیف هویت ملی کمک کرد. پیداشدن و تسلط دیدگاه منفی نسبت به ایرانیان و هویت ملی و ملیت در ایران، سیاست‌گذاری‌های ارزشی فراملی را بر

1. Orientalism
2. Occidentalism perceptions

مسائل داخلی و خارجی کشور حاکم کرد و نادیده گرفتن و در مواردی نیز ضدیت با هویت ملی و ایرانیت را به دنبال داشت (احمدی، ۱۳۸۸: ۳).

در چارچوب گفتمان فقهی موجود، غرب- «دارالکفر» و تمدن غربی- «تمدن کفار» و فرهنگ و اخلاق غربیان فاسد و منحط تلقی می‌شد و به همین دلیل فقیهان همواره در برابر هرگونه نفوذ غرب در جامعه‌های اسلامی مقاومت می‌کردند. پس از انقلاب، بدبینی به غرب با استکبارستیزی چپ و دشمنی با آمریکا و اسرائیل و دفاع از مستضعفان درآمیخت و به رکن هویت‌بخش گفتمان اسلام سیاسی فقهاتی تبدیل گردید. البته اسلام سیاسی فقهاتی دستاوردهای تکنیکی تمدن غربی را می‌پذیرفت و در پذیرش علوم فنی و مهندسی تردیدی به خود راه نمی‌داد؛ هرچند که با علوم انسانی غربی و دستاوردهای آن میانه خوبی نداشت و خواهان انقلابی فرهنگی برای بازسازی و پاک‌سازی این علوم براساس باورهای دینی بود. در اینجا دو مورد از تقابل این گفتمان با فرهنگ سیاسی بین‌المللی ذکر می‌شود:

۱- اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام در نوامبر ۱۹۷۹، نادیده گرفتن «هنجارهای متعارف» بین‌الملل و در اینجا مشخصاً نهادهای حقوق بین‌الملل بود. عدم پذیرش مصونیت دیپلماتیک پرسنل سفارت آمریکا با بیش از پنجاه سال قدمت، نمادی از اعتراض انقلابی علیه امپریالیسم و به ویژه آنچه به‌عنوان «نظم سلسله مراتبی جهان ظالمانه» و نادعادلانه تصور می‌شد، بود.

۲- در مورد مشابه دیگر، امام خمینی(ره) را به پیگیری چالش دیگری با اصول محوری فرهنگ سیاسی بین‌المللی سوق داد، امام خمینی(ره) با فتوا علیه سلمان رشدی و ناشران آیات شیطانی پایه اصلی نظام ملت- دولت و ستفالی را که به واسطه آن شهروندان یک دولت مستقل، تنها تابع اختیار حقوق دولت سرزمینی و به نوعی قانون عرفی بین‌المللی است را نادیده گرفت (ادیب مقدم، ۱۳۸۸: ۴۹).

این طیف در سیاست خارجی ماهیتی تجدید نظرطلبانه، تهاجمی و ایدئولوژیک داشت. هدف اصلی طیف چپ در سیاست خارجی تقابل با آمریکا و ایادی او در سطح جهان و منطقه بود. تسخیر سفارت آمریکا در تهران و انتشار اسنادی مبنی بر دخالت آمریکا در امور داخلی ایران، وجه ضد آمریکایی بودن انقلاب اسلامی را تشدید نمود از طرف دیگر آنها با تجسم آمریکا به مثابه «شیطان بزرگ»، ماهیتی مذهبی- ایدئولوژیک به سیاست خارجی دادند و به مرور زمان مخالفت با آمریکا تبدیل به یکی از مؤلفه‌های هویتی انقلاب اسلامی شد، این امر باعث شد در سال‌های بعد هرگونه تغییر در این هدف تبدیل به امری بسیار سخت و هویت شکن برای جمهوری اسلامی تلقی شود.

عملگرایی اسلامی (۱۳۷۶-۱۳۶۸)

خسارت، خرابی و ویرانی‌های ناشی از جنگ تحمیلی نشان داد که ایران به‌عنوان یک واحد سیاسی در جامعه بین‌الملل با محدودیت‌ها و محذوریت‌های فراوانی مواجه می‌باشد که برای حفظ، بقا و توسعه خود باید این محدودیت‌ها را در نظر بگیرد. دولت هاشمی رفسنجانی پس از اتمام جنگ تحمیلی برای ترمیم ویرانی‌های ناشی از جنگ و بازسازی اقتصاد کشور، سیاست تعدیل اقتصادی را در دستور کار خود قرار داد.

از اثرات و پیامدهای سیاست تعدیل می‌توان به تفوق و غلبه ارزش‌های مادی، منفعت‌گرایی و فردگرایی بر ارزش‌های معنایی، هنجاری و انتزاعی اشاره کرد. علاوه بر شرایط داخلی، اتخاذ این خطمشی تا حدی متأثر از محیط جهانی و نظام بین‌الملل بود در این دوره محیط بین‌الملل دچار تغییر و تحولات بنیادین شد با فروپاشی نظام کمونیستی، نظام فرهنگی - ارزشی غربی در سراسر جهان اشاعه یافت و این امر با استفاده از تکنولوژی ارتباطات و اطلاعات تشدید می‌شد. بنابراین هویت جدید، در اثر تحولاتی که در داخل و خارج از کشور روی داد به وجود آمد. بر اساس این دیدگاه، اولویت منافع ملی بر مصالح فراملی در شرایط بروز تعارض و به دلیل مقتضیات زمانی بود.

در دوران هاشمی به علت تفوق گفتمان «توسعه اقتصادی» و تکیه بر نظریه اقتصاد بازار هویت جامعه از حوزه ارزش‌های معنوی اسلامی دهه اول انقلاب به حوزه‌ی اقتصاد با مؤلفه محاسبه‌گرایی و عقلانیت متمایل شد. هاشمی رفسنجانی ایران را به سمت مدل غربی توسعه، گشایش ارتباط با کشورهای غربی و سازمان‌های بین‌المللی و ارتباط دولت - دولت به جای ارتباط دولت - ملت پیش برد. پیامد پذیرش اصول فوق‌الذکر منجر به تغییر و تحولات ملموسی در نقش ملی ایران و رفتار منطقه‌ای و بین‌المللی ایران گشت و جمهوری اسلامی به اندازه قدرت و توانایی خود و براساس مصلحت، مکلف به تأمین و تحقق آرمان‌های و اهداف فراملی اسلامی شد.

جنگ هشت‌ساله‌ای عراق علیه ایران نقش مهمی در طرح منافع ملی به‌عنوان معیار کنش خارجی ایفاء نمود. جمهوری اسلامی با گذار از سیاست ایدئولوژیک به سیاست مصلحت‌گرایانه به منفعت ملی توجه نمود. این چرخش به ایران کمک کرد تا بسیاری از مواضع تنش‌زای خود را کنار گذاشته و عملاً سیاست تنش‌زدایی را در عرصه بین‌المللی در پیش گیرد.

پس از باز تفسیر بین‌الملل‌گرایی اسلامی - انقلابی به مثابه برنامه مؤثر سیاست خارجی دولت پس از امام خمینی، ایران نقش قدرت اول منطقه‌ای پیشرو را برای کشور در نظر گرفت. جمهوری دوم ایران در بازگشت به نمادهای ملی‌گرایی ایرانی مورد توجه شاه، وضع منطقه‌ای را اصلاح کرد و اقدام به واسازی تدریجی بین‌الملل‌گرایی اسلامی - انقلابی و بروز دوباره آرایش ملی‌گرایانه - شیعی و اسلامی نمود. اصلاحات عمل‌گرایانه هویت دولتی کشور در اصل، بیان دوباره ادعای دولت محوری در عین رهبری ایدئولوژیک در امور منطقه‌ای بود (ادیب مقدم: ۱۴۱).

بنابراین عناصر محوری این گفتمان رشد و سازندگی، منفعت‌گرایی، عمل‌گرایی در تنظیم و اجرای سیاست‌ها با رعایت ارزش‌های اسلامی در داخل و در عرصه‌ی سیاست خارجی، تنش‌زدایی می‌باشد. در واقع ضرورت تبدیل نظام اقتصاد جنگی به یک نظام بازار آزاد و بازسازی کشور، تشکیل یک کابینه‌ی «سازندگی» را ایجاب می‌کرد از سوی دیگر، گذار از مرحله‌ی کابینه‌ی ایدئولوژیک به کابینه‌ی تکنوکرات، برداشت‌های جدیدی را در تفسیر و تبیین مفاهیم سیاسی به نخبگان تحمیل کرد از جمله این مفاهیم و شاید مهم‌ترین آن، بحث در حوزه منافع ملی بود. بنابه گفته علی اکبر ولایتی، (وزیر امور خارجه ایران در

کابینه هاشمی) «ملاحظات اقتصادی، اولویت‌های سیاسی را تحت الشعاع قرار داد» (حسینی زاده، ۱۳۸۶: ۱۳۷).

الف: طرد و حذف سنت‌گرایان ایدئولوژیک و روشنفکران در دوره هاشمی

بعد از جنگ، هویت مبتنی بر عناصر ملی‌گرایی، ارزش‌های مادی، عرف‌گرایی و غرب‌گرایی ضعیف‌تر و جانشین هویت مبتنی بر عناصر اصول‌گرایی، معناگرایی و امور ماورایی شد. این هویت در اثر تحولاتی در داخل و خارج از کشور روی داد. در این دوره فن‌سالاران، تخصص‌گرایان جای معناگرایان و تعهدگرایان را گرفتند. آقای هاشمی نظام گفتاری تازه‌ای را جانشین گفتار مسلط در دوره امام کرد. عرصه‌ای را که او ایجاد نمود، برای رزمندگان جایی نمی‌گشود. عرصه، عرصه‌ی نیروهای متخصص، تحصیل‌کردگان دانشگاه‌ها، طبقات صاحب ثروت و بنگاه‌های تولیدی بود. در فضای ذهنی که هاشمی رفسنجانی ترسیم نمود، رزمندگان مورد تکریم و تقدیس قرار می‌گرفتند، اما بیشتر در نقش آثاری از یک دوره پشت سر گذاشته شده و پرافتخار بودند. در صحنه جدید حتی نحوه آراستن چهره‌های حزب‌اللهی نیز تغییر کرد و همه چیز به سوی یک حاکمیت تکنوکراتیک پیش رفت. در چنین شرایطی رزمندگان که مدت مدیدی از عمر خود را در جبهه‌های جنگ سپری کرده بودند، یک‌باره دنیای ترسیم شده در سال‌های جنگ را دنیای از دست‌رفته‌ای یافتند و به این ترتیب، زمینه‌های کینه‌ورزی و مخالفت با آقای هاشمی و گفتار و جهان ترسیم شده او آغاز شد. به عبارتی، در آن چالش گفتاری که پیش از این از آن سخن گفتیم، وی در مقابل «جهان گفتار جنگ» در کنار «جهان گفتار عقلانی توسعه و پیشرفت» ایستاده بود. آقای هاشمی بعد از به قدرت رسیدن در جمهوری اسلامی، خصوصاً بعد از کسب مقام ریاست جمهوری، قدرتمندانه سخن می‌گفت. برخی بر این باور بودند که او خود را «امیرکبیر ایران» می‌یابد. احساس می‌کرد که به‌عنوان یک منجی باید به او نگریسته شود. برخی نیز کلام او را آمیخته با تفاخر می‌یافتند. وی کار، تلاش، سازندگی و خلاقیت را کنش‌های اخلاقی و مقبول می‌یافت. همان‌طور که ارزش‌گرایی‌هایی همراه با افراط حزب‌الله را تخطئه می‌کرد، نقد و نقادی روشنفکران دگراندیش را نیز بر نمی‌تافت و با عنوان «نقزن» از نقش سیاسی آنها سخن می‌گفت (کاشی، ۱۳۷۹: ۳۵۵). اتخاذ چنین شیوه رفتاری منجر به شکل‌گیری «خود» و «دگر» در عرصه داخلی گردید. به عبارتی «سنت‌گرایان ایدئولوژیک» و «روشنفکران» تبدیل به دگر و «تکنوکرات‌ها» تبدیل به خودی در این دوره گردیدند. سنت‌گرایان ایدئولوژیک و روشنفکران در دوره ریاست جمهوری خاتمی و احمدی‌نژاد به مخالفین جدی هاشمی تبدیل شدند همچنین تکنوکرات‌ها از حامیان اصلی هاشمی از دوره سازندگی به بعد در جمهوری اسلامی شدند.

ب: پذیرش دیسپلین غرب‌گرایانه نظام بین‌الملل

نخبگان حاکم در این دوره معتقد بودند که برای دستیابی به توسعه پذیرش گفتمان غرب‌گرا امری اجتناب‌ناپذیر است. آنها برای دستیابی به توسعه بر اصول ذیل تأکید می‌نمودند:

- تأکید بر همزیستی مسالمت‌آمیز و اجتناب از کنش‌های خصمانه و تعارضی علیه سیستم بین‌المللی موجود علی‌رغم نارضایتی و انتقاد بنیادی نسبت به مبانی آن؛
 - توجه و احترام به هنجارهای رفتار دیپلماتیک؛ پذیرش قطعنامه ۵۹۸ که بر اساس موازین حقوق بین‌الملل و توسط سازمان ملل متحد صادر شده بود؛
 - اهمیت دادن به نقش سازمان‌های بین‌المللی و مجامع جهانی و تشویق کشورهای جهان سوم به استفاده از این اهرم‌ها جهت دفاع از منافع و علائق خویش؛
 - تلاش برای متوازن سازی و تلفیق ایدئولوژی و منافع ملی در ترکیب عوامل تعیین کننده سیاست خارجی کشور؛
 - تمایل به جلب منافع، امکانات و سرمایه‌گذاری‌های خارجی و بین‌المللی جهت مشارکت در فعالیت‌های اقتصادی داخلی و طرح‌های صنعتی (مناطق آزاد تجاری و اخذ وام از مؤسسات بین‌الملل) (احتشامی، ۱۳۷۸).
- بنابراین «خودی» در عرصه خارجی شامل نهادهای و سازمان‌های غربی نظام بین‌الملل و دولت‌های غربی می‌باشد. از طرف دیگر تلاش برای تنش‌زدایی در روابط بین‌الملل و حذف «دگرسازی» در این دوره صورت گرفت هر چند رژیم صیہونیستی در این دور نیز به‌عنوان «دشمن» تلقی شد.

گفتمان اصلاحات سیاسی - فرهنگی

با به قدرت رسیدن خاتمی در سال ۱۳۷۶ در انتخابات دوم خرداد، نقطه عطفی در فضای سیاسی کشور بعد از انقلاب ایجاد شد. با حاکم شدن گفتمان توسعه سیاسی در ایران، بخش‌های از قانون اساسی که ناظر به آزادی سیاسی و مدنی بود فرصت ظهور و بروز یافت، نشریات با رویکردهای سیاسی مختلف و متنوع فرصت انتشار بیشتری یافتند، انتخابات شوراهای در شهرها و روستاهای ایران انجام شد و طبقه متوسط جامعه فعال‌تر شد و بحث‌های سیاسی در دانشگاه‌ها قوت گرفت.

در دوره خاتمی عناصر هویتی دیگری از فرهنگ و تمدن ایرانی ظهور پیدا کرد. با توجه به بازتعریف جناح چپ از هویت و نقش خود مطابق با تغییرات اجتماعی و سیاسی حادث شده در داخل و خارج، و ابتناء هویت مذهبی این گروه سیاسی بر قرائت مدرن و متکثر از اسلام، تلاش شد تصویر دیگری از جمهوری اسلامی در ایران و جهان ارائه شود. خاتمی با برجسته کردن عناصر هویت ایرانی مثل گفتگو با منتقد و مخالف، مدارا با دشمن، سعه صدر، تدبیر و درایت فرهنگ ایرانی باعث تغییر رفتار و چهره کارگزار ایرانی در نظام بین‌الملل شد. در حوزه تعاملات بین‌المللی نیز سیاست خارجی دولت وی نشأت گرفته از هویت اسلامی میانه رو و متعادل بود و براساس همکاری و تعامل با دیگر کشورها استوار شد.

الف: احیاء تمدن ایرانی بعد از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷

ملی‌گرایی ایرانی با روی کار آمدن خاتمی از ظهور و بروز آشکارتری برخوردار شد. در گفتمان خاتمی هویت ملی و تاریخی ایران به گونه‌ای با هویت دینی و ارزش‌های اسلامی در هم آمیخت که شناسایی و

تمیز آنها از یکدیگر ممکن نبود و روح ایرانی با هر دو نمادهای ملی و دینی الفتی یافت که جداکردن هرکدام از آنها از فرهنگ این سرزمین، جریحه‌دار کردن روح کلی ایرانیان تلقی شد (زهیری، ۱۳۸۱: ۲۰۱).

یادآوری از تمدن گذشته و افتخار به آن برای خاتمی جزء لوازم قدرت و نفوذ محسوب می‌شد. قدرت از این جهت که در دورانی هویت‌های ملی مورد هجوم شدید آموزه‌های غربی قرار گرفته و برخورداری از ریشه‌های تمدنی، باعث افزایش اعتماد ملی خواهد شد و «نفوذ» نیز مرزهای بیرونی را مورد توجه قرار می‌دهد. خاتمی می‌گوید: «ما کیستیم؟ ما ملت بزرگی هستیم. ما ملت صاحب تمدنی هستیم. در میان ملل مختلف جهان، ۴-۵ ملت تمدن آفرینند؛ یکی از برجسته‌ترین آنها ما هستیم». در دوره خاتمی اینکه «هویت ایرانی هیچ‌گاه در طول تاریخ مغلوب فرهنگ‌های دیگر نشد»، مورد توجه قرار می‌گیرد. در واقع اقتدار معنوی ملت هیچ‌گاه اجازه نداده است که مغلوب هیچ قوم مهاجری گردد؛ از این رو توجه به ریشه‌های این اقتدار برای جلوگیری از شکست فرهنگی و تداوم «عزت و سربلندی» ملی ضروری است.

ب- مردم سالاری دینی؛ هویت دموکراتیک نظام

از دیدگاه خاتمی مردم سالاری دینی به مثابه قدرت نرم، وجاهت و شأن و جایگاه آن به‌عنوان یک مدل حکومتی باعث ثبات و قدرتمندی نظام می‌شود: «من امروز در پیشگاه شما نمایندگان ملت و اصحاب اندیشه و مسئولیت، به صراحت اعلام می‌کنم، مسأله‌ی اصلی کشور ما استقرار مردم سالاری دینی است که هدف و حاصل انقلاب بزرگ اسلامی بوده است و لاجرم تلاش برای حکومت قانون و استقرار ساز و کارهای مطمئن برای نظارت بر قدرت، یک ضرورت است. اگر مردم سالاری دینی که مورد تأکید رهبر معظم انقلاب نیز هست، تثبیت و نهادینه شود، جامعه‌ی ما از هر آسیبی در امان خواهد ماند و نه تنها از هیچ حادثه و تحولی آسیب نمی‌بیند، بلکه قدرت آن را می‌باید که از هر فرصتی به نفع خویش بهره‌برداری کند، امروز ما هم باید به‌عنوان دلبستگان به انقلاب اسلامی و پویندگان راه آزادی و استقلال و پیشرفت کشور به استقرار جمهوریت مردم و خواست مردم؛ یعنی «جمهوری اسلامی» به صورت جدی و عملی بیندیشیم. بر این اساس برای دفاع از کیان دین، باید به کارایی و کارآمدی و پاسخ‌گویی نظام جمهوری اسلامی بیش از پیش کمک کنیم. وجه ممتاز نظام، اعتباری است که به نام دین برای حقوق شهروندی و حاکمیت ملت و پیشرفت همه جانبه‌ی کشور قایل است و مردم را صاحب کشور، منشأ قدرت، ناظر به آن و شایسته‌ی برخورداری از زندگی آبرومند و عزیزانه می‌داند، به این اعتبار، مردم سالاری دینی، جوهر قانون اساسی است و معنای آن اصلاح مداوم عملکرد نظام سیاسی در جهت رأی مردم است، نه اصلاح و کنترل مردم در جهت خواست حکومت و نقدناپذیری آن و نیز توسعه‌ی همه جانبه و پایدار، مقصد مهم تلاش ملت و دولت است» (خاتمی، ۱۳۸۰).

ج: جامعه مدنی اسلامی؛ هویت متجددانه دولت اصلاحات

جامعه مدنی اسلامی، نه سلطه‌گراست و نه سلطه‌پذیر، بلکه بر هویت جمعی بنا شده است و مدار و محور حرکت آن، فرهیختگان و اندیشمندان هستند. در این جامعه، سیاست در خدمات فضیلت و تفکر است و

جامعه به سوی کمال، برای نیل به سعادت گام برمی‌دارد که مرتبت عالی آن «لقاء الله» است (خرازی، ۱۳۸۰: ۲۶۲). در این طرح کلی دو نکته قابل امعان نظر جدی است.

نخست؛ جامعه مدنی، در واژگان با «جامعه مدنی»^۱ فیلسوفان دوران تجدد (مدرنیته) همچون هابز و لاک مشترک است؛ اما در معنی، نظر به جامعه مدنی و حاکمیت الهی دارد. کمال‌گرایی و سعادت محوری جامعه مدنی، از جامعه‌ای دینی حکایت می‌کند، نه جامعه سکولار و دنیاگرا.

دوم؛ به نظر می‌رسد جامعه مدنی در اینجا بیشتر در مفهوم سنتی آن به کار رفته است که از تأسیس نظم سیاسی و اجتماعی بر پایه مدنیت اسلامی حکایت می‌کند و مفهوم جدید «جامعه مدنی» به معنی تأسیس نهادهای غیردولتی به‌عنوان واسط میان مردم و دولت، تنها مفهوم مورد نظر نیست.

ابهام در مفهوم جامعه مدنی از مصائب بزرگ جبهه اصلاحات بود؛ هنگامی که خاتمی با انتقاد مراجع دینی و متدینین نسبت به وجه سکولاریستی جامعه مدنی و گفتار و کردار غیر دینی عده‌ای از اصلاح طلبان مواجه شد، مدعی شد که منظور وی جامعه مدنی اسلامی می‌باشد. «جامعه مدنی که ما خواستار استقرار و تکامل آن در درون کشور خود هستیم و آن را به سایر کشورهای اسلامی نیز توصیه می‌کنیم به‌طور ریشه‌ای و اساسی با جامعه مدنی که از تفکرات فلسفی یونان و تجربیات سیاسی روم سرچشمه گرفته و با گذر از قرون وسطی در دنیای متجدد، هویت و جهت ویژه خود را یافته است، اختلاف ماهوی دارد. جامعه مدنی مورد نظر ما از حیث تاریخی و مبانی نظری ریشه در مدینه النبی دارد» (خاتمی، ۱۳۷۶). قرائت خاتمی از جامعه مدنی به این پرسش پاسخ نمی‌دهد که در صورت تعارض بین رأی و نظر مردم با نظر و اندیشه دینی، معنا و معیار چیست و چگونه باید عمل کرد.

د: توسعه سیاسی؛ هویت لیبرالی دولت اصلاحات

با فروپاشی سوسیالیسم در نظام بین‌الملل و تفوق لیبرال دموکراسی در جهان، تمایل نخبگان و روشنفکران جوامع مختلف به سمت اخذ شاخص‌ها و مؤلفه‌های این نظام اندیشگی سوق پیدا نمودند. در ایران نیز روشنفکران ایرانی بعد از فروپاشی شوروی از یک سو و پایان جنگ عراق علیه ایران از سوی دیگر به سمت اخذ این اندیشه تمایل پیدا کردند. این امر با پیروزی طیف چپ در دوم خرداد ۱۳۷۶، توانست به یکی از گفتمان‌های مهم سیاسی در ایران تبدیل شود. از دیدگاه لیبرال دموکراسی توسعه سیاسی در جامعه باعث پیشرفت در سایر حوزه خواهد شد.

گرایش به توسعه سیاسی، تحقق جامعه مدنی و برقراری دموکراسی در چارچوب مردم سالاری دینی را می‌توان در اعلامیه‌ها و بیانیه‌های اصلاح طلبان ایران از دهه‌ی ۱۳۷۰ به وفور مشاهده کرد: «توسعه سیاسی ضرورتی گریزناپذیر است. هنوز تمام ظرفیت‌های سیاسی مندرج در قانون اساسی ما به فعلیت نرسیده است. حقوق و آزادی‌های مدنی شهروندان اعم از آزادی اندیشه، بیان، نشر، تشکل اجتماعات و ... عمدتاً در گرو سازمان‌یابی خوانگیخته و داوطلبانه مردم است و چنان که شاهدیم نظام حزبی در کشور

ما از توش و توان کافی برخوردار نیست و عدم تقارن ها و ناموزونی های فراوانی را می توان سراغ گرفت که نمی تواند کفه را در ساحت سیاست به نفع صاحبان مکنت سنگین کند.» (عصر ما؛ ۷۶/۴/۲۵).

در دوران اصلاحات همبستگی و هنجارهای ایدئولوژیک افول بیشتری پیدا کرد و گروه‌ها سیاسی و اجتماعی مختلف در پی گسترش هنجارهای هنجارهای دموکراتیک و مدنی و استقرار همبستگی براساس آن هنجارها برآمدند. مفاهیمی چون جامعه مدنی، کثرت‌گرایی، گفتگو، تساهل، رقابت، مشارکت و غیره تار و پود هنجارها و همبستگی هنجاری جدید را تشکیل می‌داده‌اند (بشیریه، ۱۳۸۷: ۲۶۴).

اصلاح‌طلبان در دوره‌ی خاتمی، به ضرورت توسعه‌ی سیاسی اعتقاد داشتند و بر این باور بودند که با گشایش فضای سیاسی و اجتماعی کشور و فرایند تجمیع خواسته‌های مردم در اشکال مدرن نهادهای سیاسی مانند جوامع مدنی از جمله احزاب، ساماندهی و نهادینه می‌شود و تداوم می‌یابد. در نتیجه، رشد کمی و کیفی مطبوعات، آزادی مطبوعات و نشریه‌ها، برگزاری اجتماعات سیاسی در دانشگاه‌ها و سطح کشور، طرح مباحث سیاسی و اجتماعی در رسانه‌ها، بیان مقولاتی مانند جامعه مدنی، قانون‌گرایی، آزادی مطبوعات، آزادی بیان، تحزب، مشارکت سیاسی، توسعه‌ی سیاسی و امثال آن به‌عنوان پارامترهای مهم توسعه سیاسی مورد توجه قرار گرفت.

اصول‌گرایی اسلامی

به قدرت رسیدن اصول‌گرایان به رهبری احمدی نژاد بعد از حدود سه دهه از عمر انقلاب اسلامی نشان داد که نظام جمهوری اسلامی کماکان دغدغه ارزش‌ها و آرمان‌های اسلامی را در دنیای کنونی دارد. اصول‌گرایان با نفی دولت‌های گذشته جمهوری اسلامی و انتقادات شدید به دولت‌های هاشمی و خاتمی، هدف خود را برقراری عدالت و دولت اسلامی اعلام نمودند. مؤلفه‌های فکری طیف احمدی نژاد رگه‌های فکری از اسلام سیاسی، پوپولیسم، گفتمان سنت‌گرای ایدئولوژیک، ضدیت با غرب و مدرنیته را در خود نهفته داشت.

در دوره احمدی نژاد عناصر خاصی از هویت ایرانی مثل مهدویت، عدالت، برخورد با فساد و تبعیض و اشرافی‌گری و مقاومت در برابر قدرت‌های مادی و استکباری برجسته شد. احمدی نژاد با شعارهای انقلابی مثل بازگشت به اندیشه‌های امام و همچنین تأکید بر ارزش‌های مذهبی و اسلامی به قدرت رسید او اصول چهارگانه مهرورزی، عدالت‌گستری، خدمت به بندگان خدا و پیشرفت و تعالی مادی و معنوی، را به‌عنوان چراغ راهنمای خود مطرح ساخت. به اعتقاد احمدی نژاد تأمین منافع جمهوری اسلامی در گرو حفظ استقلال همه جانبه کشور و تعامل بین‌الملل بر مبنای عدالت، صلح و عزت برای همه، مبارزه با بی‌عدالتی، تبعیض، ناامنی و تحقیر ملت‌ها و جنگ افروزی می‌باشد.

احمدی نژاد در عرصه داخل با اتخاذ سیاست‌های پوپولیستی مثل پرداخت یارانه و مسکن مهر باعث جذب طبقه پایین جامعه و طبقه متوسط به پایین جامعه شد. طبقاتی که بیشتر دغدغه برقراری عدالت و

رفع تبعیض را دارند تا دغدغه آزادی. بنابراین طبقات دیگر اجتماع (متوسط و بالا) و نمایندگان سیاسی آنها مثل خاتمی و هاشمی به مثابه «غیر» محسوب می‌شوند.

در این دوره، با احیاء گفتمان سنت‌گرای ایدئولوژیک، جنبه‌های هویتی- معنایی دوره آرمان‌گرایی سال‌های ابتدای انقلاب در ایران حاکم شد. تأکید بر ارزش‌های انقلاب و صدور آن با توجه به اصول قانون اساسی، استکبار ستیزی و نفی سلطه‌پذیری، مبارزه با امپریالیسم، حمایت از جنبش‌های اسلامی و به‌خصوص حمایت از مردم فلسطین، حماس و حزب الله لبنان، گسترش رابطه با کشورهای آمریکایی لاتین و به‌خصوص ونزوئلا و بولیوی به خاطر تمایلات ضد امپریالیستی آنان از جمله مواردی است که آن دوره را بیشتر به یاد می‌آورد. از طرف دیگر احمدی نژاد با قواعد، هنجارها، حقوق بین‌الملل، سازمان‌های بین‌المللی و به‌طور کلی دیسپلین حاکم بر نظام بین‌الملل مخالف بود و آنها را در خدمت کشورهای سلطه‌جو و قدرت‌های مادی جهان می‌دانست.

الف: ایران‌گرایی

احمدی نژاد تلاش نمود تا با تأکید بر عناصری خاص از تاریخ باستان ایران، مثل منشور حقوق بشر کوروش و سلسله هخامنشیان و ترکیب آن با عناصر اسلام سیاسی امروزی مثل انداختن چفیه بسیجی بر مجسمه کوروش، قرائت خاصی از ملی‌گرایی را در ایران ارائه دهد. هدف اصلی احمدی نژاد از این کار گسترش پایگاه اجتماعی خود و جذب طبقات متوسط در جامعه ایرانی بود. دلبستگی نشان دادن به برخی از وجوه ناسیونالیسم، مثلاً طرح مکتب ایرانی توسط هم‌فکرانش بخشی از استراتژی محاسبه شده آنها بود که برای قالب‌ریزی ایدئولوژی جدید و مرزبندی ایدئولوژیک میان دولت احمدی نژاد با روحانیت در انتظار مردم آغاز شد.

با وجود فشارها و اعتراضاتی که علیه اصطلاح «مکتب ایرانی» از درون اصول‌گرایان و روحانیون و مراجع، بالا گرفت، احمدی نژاد نه تنها هرگز در این زمینه حاضر به عقب‌نشینی نشد، بلکه برعکس در فرصت‌ها مختلف با علاقمند و انمود کردن خود به مفاخر ایران باستان، به کورش کبیر و منشور او و یا با دلبستگی نشان دادن به مراسم نوروز، کوشیدند به جامعه پیام دهند که به هویت ملی ایران دلبسته‌اند. نگرش او به حجاب اسلامی، ورزش بانوان، موسیقی، سینما و امور هنری نیز با سیاست‌های گذشته و حال روحانیت مرزبندی داشت. احمدی نژاد در یکی از سخنرانی‌های خود (در اجتماع مدیران کردستان) می‌گوید: «ما در ایران خدمت می‌کنیم و برای ملتی کار می‌کنیم که پر افتخارترین ملت تاریخ است. همه‌ی مورخان اذعان دارند که سهم ملت ایران در فرهنگ و تمدن جهانی بی‌نظیر است. ملت ایران رتبه اول را دارد و رقیبی هم ندارد... تنها ملتی که در تاریخ، تجلی فرهنگ و انسانیت، توحید و عدالت بوده است ایران است. این ناسیونالیسم نیست. ما پیرو دین حنیف هستیم. اما ایران و موجودیت آن یک نعمت خدادادی است. وقتی عظمت ایران را می‌گوییم به دنبال غرور نیستیم. بلکه می‌خواهیم مسئولیت‌های خود را یادآوری کنیم. جز ملت ایران هیچ کس حرفی برای گفتن ندارد و اگر قرار است تغییری ایجاد شود پرچمداریش با کشور ماست» (کشتگر، ۱۳۹۰).

ب: همراهی با چپ بین‌الملل

در رویکرد دولت نهم، برخی از سیاست‌های دولت خاتمی به ویژه محوریت در روابط با غرب و به خصوص رابطه با اروپا مورد تجدید نظر قرار گرفت و از طرف دیگر، گرایش جدیدی در سیاست خارجی ایران تحت عنوان سیاست نگاه به شرق یا سیاست «چرخش به شرق» و جایگزینی کشورهای چین و روسیه، چین و هند به جای اروپا در سیاست خارجی ایران مورد توجه قرار گرفت؛ گسترش روابط تجاری و سیاسی ایران با این کشورها به خصوص روسیه مثال بارزی از این استراتژی به شمار می‌آید.

از آنجا که رویکرد ایران در منطقه آمریکای لاتین، بر اصل مقاومت در مقابل سلطه آمریکا استوار بوده است، لذا از لحاظ اقتصادی و سیاسی به کشورهای انقلابی منطقه کمک می‌کند تا جبهه متشکلی در منطقه و در کل قاره، علیه آمریکا ایجاد نماید. شعار جمهوری اسلامی در آمریکای لاتین، حذف سلطه و مقابله با سلطه آمریکاست. احمدی نژاد، براساس معتقدات ایدئولوژیک خود، براین اعتقاد بود که تا زمانی که ستم، استثمار و بی‌عدالتی در جهان باقی است، مقابله با آن و بالطبع، قهر و جنگ حق طلبانه، پایدار خواهد ماند.

در عرصه جهانی، با توجه به تشابه و همگونی سیاست‌های پوپولیستی و ضد سرمایه‌داری چپ‌گرایان با سیاست‌های احمدی نژاد، «چاوز» رئیس جمهوری ونزوئلا و «مورالس» رئیس جمهوری بولیوی از «دوستان» و «متحدین» اصلی او محسوب می‌شدند.

ج: شیوه تهاجمی نسبت به غرب

محمود احمدی نژاد را باید شخصیتی ایدئولوژیک‌گرا با اعتقاد شدید به آراء و عقاید بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و با روحیه‌ای برتری طلبی ستیزجویانه تلقی کرد. احمدی نژاد بر سیاست خارجی فعال و تهاجمی به جای سیاست خارجی منفعل و تدافعی تأکید دارد. از دیدگاه احمدی نژاد، «بهترین دفاع حمله است». سیاست خارجی منفعل ناشی از عدم خودباوری و نبود اعتماد به نفس است و به دلیل خود کم‌بینی، در نهایت توان دفاع از منافع ملی در حوزه‌های نرم و سخت را از دست خواهد داد.

در دوره احمدی نژاد سیاست خارجی ایران تهاجمی و ستیزه جویانه شده بود و این امر باعث نگرانی در واشنگتن، مراکز اروپایی و کشورهای همسایه شد. به عبارتی، تهاجمی شدن سیاست خارجی ایران ناشی از تغییرات در محیط داخل کشور و محیط سیاست خارجی‌اش بود. «روابط خصمانه ایران و آمریکا در دوره احمدی نژاد براساس دوگانه «خود» و «دگر» که به صورت «دشمن^۱» مجسم می‌شود، قابل توضیح می‌باشد» (Bhatnagar, 2012).

د: رویارویی با اسرائیل

در دوره احمدی نژاد میل به تمایزسازی، متفاوت بودن با بازیگران نظام بین‌الملل و دگرسازی به طرز روزافزونی افزایش یافت. به عبارتی هویت خود را از طریق تمایز با دیگران تعریف می‌کردند و دوست و دشمن خود را مشخص می‌نمودند. «ضد صیہونیسم بودن، یکی از مؤلفه‌های هویتی و ایدئولوژیک

1. enemy

جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. این امر به درجات، شکل و شیوه‌های متفاوتی مورد اجماع دو جناح سیاسی اصول‌گرا و اصلاح طلب می‌باشد» (Aspal, 2015).

هویت شیعی ویژگی اصلی انقلاب ایران است و نقش مهمی را در صدور انقلاب ایفاء می‌نماید. بر همین اساس نظام اسلامی در ایران نیز متعهد به جهاد و ترویج اسلام (صدور انقلاب) می‌باشد و جهاد با اسرائیل و غرب یکی از اهداف مهم دولت اسلامی محسوب می‌شود. احمدی نژاد با تأکید بر این مؤلفه هویتی، اسرائیل و غرب (آمریکا) را به‌عنوان «دگر» معرفی نمود، به همین دلیل سعی در رویارویی و تهاجم با آنان داشت. با توجه به اینکه استکبار ستیزی و حمایت از محرومان و مستضعفان در ذات و جوهره سیاست خارجی احمدی نژاد قرار گرفته بود. لذا توطئه دشمنان قسم خورده انقلاب اسلامی را «توهم توطئه» نمی‌دانست و بر این اساس جای دوست و دشمن را با هم عوض نمی‌کند. بنابراین او صیehونیست‌ها، نظام سرمایه‌داری و دولت آمریکا را به‌عنوان مظهر «دشمن» و «غیر» تلقی می‌نمود.

نتیجه‌گیری

هویت نخبگان ایرانی ملغمه‌ای از عناصر تاریخ، جغرافیا، هنر، ادبیات، فرهنگ ایران، مذهب اسلام و تمدن غرب می‌باشد. موضع‌گیری‌های (مخالف یا موافق) نخبگان نسبت به گفتمان غالب جهانی در هر دوره‌ای و تا حدی گفتمان حاکم در منطقه خاورمیانه در تشخیص و هویت یافتن نخبگان ایرانی دخیل بوده است. نکته قابل توجه در مورد هویت نخبگان ایرانی، نقش مهم «گفتمان‌های جهانی» و «قدرت‌های بزرگ» در تشخیص یافتن نخبگان اجرایی جمهوری اسلامی می‌باشد. این امر نشان از بین‌الملل‌گرا بودن رویکرد نخبگان و جایگاه و تأثیر گفتمان‌های مسلط جهانی در فرایندهای سیاسی در ایران دارد. بنابراین مؤلفه‌های هویت نخبگان اجرایی در ایران منبعث از متون سه گانه داخلی، منطقه‌ای و جهانی می‌باشد. به‌عنوان مثال هویت فردی «مهندس بازرگان» متشکل از تساهل و تسامح نسبت به عقاید دیگران، راست کرداری، دارای دیسپلین نظم و انضباط کاری و لیبرال مسلک بود. هر چند بازرگان در غرب زیسته، اما به اصول اسلامی و ملیت پایبند بود. به قدرت رسیدن وی و زیست سیاسی او به‌عنوان نخست وزیر به دلیل گذار از وضعیت انقلابی به مرحله ثبات و استقرار نظام بود. از نظر سازمانی و گروهی عضو نهضت آزادی بود که با مؤلفه‌های «ایرانی، مسلمان و مصدقی بودن» شناخته می‌شد.

بازرگان در ابتدا طرفدار اسلام سیاسی و اسلام به مثابه ایدئولوژیک بود و پس از تجربه سیاسی انقلاب اسلامی به سمت عرفی کردن اسلام متمایل شد. هدف بازرگان ایجاد نظم سیاسی مبتنی بر آموزه‌های دموکراتیک بود به عبارتی نظم سیاسی دموکراتیک او ابتناء یافته بر آموزه‌های دینی بود او تمایل داشت اسلام سیاسی را با مدرنیته سیاسی پیوند دهد. او به تعامل و همزیستی با نظام بین‌الملل، اخذ‌گزینی از تمدن و فرهنگ غرب و احترام به قواعد و هنجارهای بین‌المللی اعتقاد داشت، بنابراین هویت بازرگان تلفیقی از ایران‌گرایی، اسلام‌گرایی و تجددگرایی بود.

«دگر» و «خودی» سیاسی بازرگان با توجه به شباهت‌ها، همگونی‌ها، تمایزات و تفاوت‌های هویتی - ارزشی او با سایر کنشگران سیاسی در داخل و خارج کشور مشخص می‌شود. نظر به مؤلفه‌های هویتی فوق الذکر می‌توان «رادیکالیسم» در داخل و «امپریالیسم» و «استکبار» در خارج را به‌عنوان «دگر» بازرگان مورد توجه قرار داد. از طرف دیگر می‌توان به «ملی‌گرایی» و «لیبرال بودن» در داخل کشور و «تمدن و فرهنگ غرب» و «کشورهای جهان سوم» به‌عنوان «خودی» و «متحد سیاسی» بازرگان اشاره کرد.

بعد از استعفاء بازرگان و تسلط تدریجی حزب جمهوری بر نهادهای حاکمیتی، انسجام ایدئولوژیک و ساختاری در ایران ایجاد شد. با تفوق گفتمان اسلام ایدئولوژیک در ایران، تفاوت‌ها، تمایزات، شباهت‌ها و شناسایی «خود» و «دیگری» یا «دشمن» و «دوست» به سهولت قابل تشخیص بود. در دوره نخست وزیری موسوی طی سال‌های ۶۸- تا ۱۳۶۰ با توجه به مخالفت بنیادین با رژیم صیہونیستی، تجاوز صدام و آغاز جنگ علیه ایران و سیاست‌های امپریالیستی امریکا علیه ایران و حمایت اکثر ملل جهان سوم و مظلومین از انقلاب ایران «دگر» و «دوست» معنا و مفهوم یافت. بنابراین «رژیم صیہونیستی»، «آمریکا» و «صدام» به مثابه «دشمن» و «غیر» دولت ایران تلقی شده و «نهضت‌های آزادی‌بخش» و «کشورهای جهان سوم» به‌عنوان «خودی» و «متحد سیاسی» جمهوری اسلامی محسوب شدند. «ملی‌گرایان»، «نهضت آزادی» و «احزاب و گروه‌هایی با ایدئولوژی غیراسلامی» نیز به‌عنوان «دگر» داخلی و «مستضعفین» و «مظلومین» به‌عنوان «خودی» در عرصه داخلی شناخته شدند.

با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ روند قداست زدایی از عرصه سیاست، آغاز حاکمیت عقلانیت و محاسبه‌گری در سیاست‌گذاری آغاز شد. حذف آیت الله منتظری از قائم مقام رهبری و از عرصه سیاست، پایان جنگ، تغییر قانون اساسی و دادن اختیارات فوق‌العاده به ریاست جمهوری، قرائت مدرن از فقه اسلامی و در نهایت شیفت پارادایمی از «ارزش‌گرایی و آرمان‌گرایی» به «مادی‌گرایی و واقع‌گرایی»، از مختصات دوره هاشمی می‌باشد. در عرصه جهانی نیز فروپاشی شوروی و ناکامی ایدئولوژی مارکسیسم در ایجاد توسعه و تسلط ایالات متحده آمریکا بر جهان و تفوق ایدئولوژی لیبرالیسم از مؤلفه‌های تأثیرگذار بر نخبگان حاکم در ایران بود.

هاشمی بعد از پایان جنگ عراق علیه ایران با رویکردی عمل‌گرایانه، غرب‌گرایانه، بین‌الملل‌گرایانه و تخصص‌گرایانه، طرفدار احیاء سرمایه‌داری و مدرنیزاسیون بود. هاشمی خود را مقید به فعالیت سیاسی در حزب خاصی نکرد طرفدار اقتدارگرایی در حوزه سیاست بود و قرائت و تفسیر مبتنی بر رویکرد مصلحت‌گرایانه از اسلام سیاسی داشت. هواداران و طرفداران او حمایت یا مخالفت با هاشمی را به حمایت و مخالفت با پیامبر نسبت داده و هاشمی خود نیز افراد منتقد خود را با صفت «نق زن» مورد عتاب قرار می‌داد.

هاشمی در دوران ریاست جمهوری درصدد توسعه اقتصادی و «شبه‌سازی» با اقتصاد سرمایه‌داری، «ادغام» و «همگرایی» با اقتصاد سرمایه‌داری جهانی بود. از دیدگاه او توسعه نیاز به «افراد متخصص» و

«تکنوکرات» داشت. بنابراین در این دوره، افراد «ارزشی، سنتی و متعهد» فاقد «نقش» و «جایگاه در جامعه» شده و به تدریج طرد شدند. این قشر اجتماعی در عرصه داخلی به مرور زمان به «رقیب» و «دگر» هاشمی تبدیل شدند. به سبب روحیه عمل‌گرایانه و اقتدارگرایانه هاشمی و عدم تساهل و تسامح نسبت به نیروهای منتقد، «روشنفکران»، «نیروهای سیاسی چپ» و «نخبگان و روشنفکران ملی-مذهبی» نیز تبدیل به «مخالفین» و «منتقدین» جدی هاشمی شدند. هاشمی در عرصه بین‌الملل با اتخاذ سیاست «تنش‌زدایی» از ایجاد «دگر» و «رقیب» پرهیز داشت، هر چند در این دوره نیز «رژیم صیehونیستی» به‌عنوان «غیر» تلقی شد.

در سال ۱۳۷۶ خاتمی با شخصیتی فرهنگی و طرفدار قرائتی مدرن و متجددانه از اسلام، آزادی‌های مدنی و توسعه سیاسی به‌عنوان رئیس‌جمهور ایران انتخاب شد. او از طیف چپ سنتی بود که با دگر‌دیدی فکری از سیاست تقابل با آمریکا (به‌عنوان امپریالیسم و استکبار) به سیاست تعامل با آمریکا (به‌عنوان مظهر دموکراسی و آزادی) متمایل شد.

گفتمان مد نظر خاتمی نیز در داخل کشور با ایجاد «خودی» و «غیرخودی» در عرصه داخل کشور جامعه ایرانی را به شدت قطبی نمود. «محافظه کاران»، «جنح راست» و «اصول‌گرایان» به‌عنوان «رقیب» داخلی محسوب شدند. اما تلاش خاتمی و نخبگان اصلاحات بر این بود که از ایجاد رقیب و دگرسازی در عرصه خارجی پرهیز نماید به اعتقاد آنها این عمل منجر به دشمن تراشی در خارج می‌شود. آنها برای ارائه وجهه و چهره مثبت قرائت جدیدی را از اصول سیاست خارجی ارائه دادند که با دیدگاه «بازرگان» اولین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی قرابت داشت. با این حال «تروریسم» و «افراط‌گرایی» را می‌توان به‌عنوان «دگر» خارجی خاتمی نام برد. از طرف دیگر خاتمی با ایجاد شباهت با غرب و اخذ عناصر گزینشی از تمدن غرب، طرفدار ارتباط با غرب بود. بنابراین می‌توان از «غرب‌فرهنگی و تمدنی» به‌عنوان «دوست» و «خودی» خاتمی در عرصه خارجی نام برد و در عرصه داخلی می‌توان از دانشگاهیان، روشنفکران، هنرمندان و طبقه متوسط جامعه به‌عنوان «خودی» اشاره کرد.

احمدی‌نژاد به‌عنوان سومین رئیس‌جمهور غیر روحانی در ایران، از جایگاه یک سنت‌گرای ایدئولوژیک، با دیسپلین غرب‌گرایانه نظام بین‌الملل مخالفت کرده و غرب را نماد سلطه و استکبار در جهان معرفی می‌نمود. مؤلفه‌های هویتی و ارزشی او نشان می‌دهد که «دگر» و «رقیب» او در داخل کشور، «هاشمی و اصلاح‌طلبان» و در خارج کشور، «رژیم صیehونیستی و آمریکا» را شامل می‌شد. «خودی» و «دوست» در داخل کشور، «جبهه پایداری» و «اصول‌گرایان» و در عرصه خارج از کشور «چپ‌گرایان شامل چاوز، مورالس و...» و در سطحی ضعیف‌تر «روسیه و چین» را شامل می‌شد.

نخبگان حاکم از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۹۲ با مؤلفه‌های هویتی، ارزشی و فکری متفاوت و متضاد غالباً با انگیزه‌های سیاسی به برجسته کردن بعضی از عناصر هویت ملی پرداخته‌اند و این عناصر به صورت دستوری و تحمیلی به جامعه انتقال یافته‌اند.

تجربه حدود چهار دهه از عمر جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که اجماع نسبی بین نخبگان سیاسی در حوزه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و سیاست خارجی وجود ندارد. سیاستگذاری‌ها و خط مشی‌ها توسط نخبگانی با جهان‌های ذهنی متضاد علاوه بر زائل شدن ثروت و امکانات کشور، باعث آشفتگی و سرگردانی افراد جامعه می‌شود. تسلط نخبگان اجرایی با مؤلفه‌های هویتی و ارزشی متضاد بر نهادهای سازمان‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی و تحمیل عناصر هویتی مورد نظرشان به جامعه، باعث چندپاره گی هویت، تفرق و پراکندگی میان گروه‌ها و عدم انسجام جامعه شده است.

منابع

- احمدی، حمید (۱۳۸۸)، *بنیادهای هویت ملی ایرانی، چارچوب نظری هویت ملی شهروند محور*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- اشرف، احمد (۱۳۷۳)، *بحران هویت ملی و قومی در ایران*، ایران نامه، شماره ۴۷، تابستان.
- ادیب مقدم، آرشین (۱۳۸۸)، *سیاست بین‌المللی در خلیج فارس*، ترجمه داود غریباق زندی، تهران: شیرازه.
- اکبری، محمد علی (۱۳۸۴)، *تبارشناسی هویت جدید ایرانی*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- احتشامی، انوشیروان (۱۳۷۸)، *سیاست خارجی ایران در دوره سازندگی*، مترجم متقی ابراهیم، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۶)، *تجدد: غیریت‌ها و محدودیت‌ها*، نقد و نظر، سال سوم، شماره ۲ و ۳، بهار و تابستان.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۳)، *ایدئولوژی سیاسی و هویت اجتماعی در ایران*، در کتاب *ایران؛ هویت، ملیت، قومیت*، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۷)، *گذار به دموکراسی؛ گفتارهای نظری*، تهران: نگاه معاصر.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۳)، *گفتمان، یادگفتمان و سیاست*، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم اجتماعی.
- حسینی زاده، سید محمد علی (۱۳۸۶)، *اسلام سیاسی در ایران*، قم: دانشگاه مفید.
- حجاریان سعید (۱۳۷۶)، *نوسازی سیاسی ضرورتی گریزناپذیر*، دو هفته نامه عصر ما، شماره ۷۴، مورخه ۱۳۷۶/۴/۲۵.
- خاتمی سید محمد (۱۳۷۶)، *اجلاس سران کشورهای اسلامی در تهران گشایش یافت*، <http://www.tarikhirani.ir/fa/events/3/EventsDetail/466/%D9%88%D9%82%D8%A7%D8%B9.%D9%88.%D8%B1%D9%88%DB%8C%D8%AF%D8%A7%D8%AF%D9%87%D8%A7.html>.
- خاتمی سید محمد (۱۳۸۰)، *شاخصه‌های مردم سالاری دینی در گفتار مسئولان نظام و صاحب نظران*، مجله پگاه حوزه، شماره ۲۰، شهریورماه.

- خرازی، کمال (۱۳۸۰)، *سیاست خارجی ما؛ جلد ۱، چاپ اول، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.*
- دلاوری ابوالفضل (۱۳۸۳)، «شهر، هویت و سیاست در ایران معاصر» در کتاب ایران؛ هویت، ملیت، قومیت، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- زهیری علیرضا (۱۳۸۱)، *انقلاب اسلامی و هویت ملی، قم: انجمن معارف اسلامی ایران*
- کاشی غلامرضا محمدجواد (۱۳۷۹)، *جادوی گفتار، ذهنیت فرهنگی و نظام معانی در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶، تهران: موسسه آینده پویان.*
- کدی نیکی، آر (۱۳۶۹)، *ریشه های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، قلم*
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۳)، *سیاست خارجی از منظر تکوین‌گرایی اجتماعی، راهبرد، شماره ۳۱، بهار کشتگر، علی (۱۳۹۰)، «جنگ قدرت، فرصت یا خطر»*
- [http://www.mihan.net/news/index.php?option=com_content&view=article&id=3813&catid=24&Itemid=574.](http://www.mihan.net/news/index.php?option=com_content&view=article&id=3813&catid=24&Itemid=574)
- میلانی محسن (۱۳۸۳)، *شکل‌گیری انقلاب اسلامی از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی، مترجم، مجتبی عطارزاده، تهران: گام نو.*
- یزدی ابراهیم (۱۳۷۷)، «ناگفته‌هایی از دوران انقلاب و بعد از آن»، ماهنامه گزارش، سال هشتم، شماره ۹۱، (شهریورماه ۱۳۷۷).
- Ahmadi Hamid (2012), *Unity within Diversity: Foundations and Dynamics of National Identity in Iran*, International Journal of Social Sciences (IJSS), Vol.2, No.1.
[http://ijss.srbiau.ac.ir/article_5895_3529b2a13b0c9bd0271163519a2b3c20.pdf.](http://ijss.srbiau.ac.ir/article_5895_3529b2a13b0c9bd0271163519a2b3c20.pdf)
- aspal, R Cont Jewry (2015), *Anti-Semitism and Anti-Zionism in Iran: The Effects of Identity, Threat, and Political Trust*, [http://link.springer.com/article/10.1007/s12397-015-9133-6.](http://link.springer.com/article/10.1007/s12397-015-9133-6)
- Braam Yvon (2007), *Identity Politics in Iran*, University of Amsterdam Platform for Iranian-Dutch Academic Dialogue, Presented at the School of International Relations, Tehran May 2007,
[http://www.zeytun.org/sites/default/files/Braam.pdf.](http://www.zeytun.org/sites/default/files/Braam.pdf)
- Bhatnagar Aryaman (2012), *The Impact of 'Identity Politics' on Iranian-American Relations*, [http://www.e-ir.info/2012/07/26/the-impact-of-identity-politics-on-iranian-american-relations.](http://www.e-ir.info/2012/07/26/the-impact-of-identity-politics-on-iranian-american-relations)
- Bowen Kyle (2015), *Identity politics: Online Communities in Iran*, [https://smallmedia.org.uk/revolutiondecoded/a/RevolutionDecoded_Ch4_OnlineCommunities.pdf.](https://smallmedia.org.uk/revolutiondecoded/a/RevolutionDecoded_Ch4_OnlineCommunities.pdf)
- Cohen Ronen (2015), *Identities in Crisis in Iran (Politics, Culture, and Religion)*, [https://rowman.com/ISBN/9781498506410/Identities-in-Crisis-in-Iran-Politics-Culture-and-Religion.](https://rowman.com/ISBN/9781498506410/Identities-in-Crisis-in-Iran-Politics-Culture-and-Religion)
- Dorrnsoro Gilles and Grojean Olivier (2014), *Identity, Conflict and Politics in Turkey, Iran and Pakistan*.
[http://www.hurstpublishers.com/book/identity-conflict-and-politics-in-turkey-iran-and-pakistan.](http://www.hurstpublishers.com/book/identity-conflict-and-politics-in-turkey-iran-and-pakistan)

- Mirfakhraie Amir Hossein (2008), Curriculum Reform and Identity Politics in Iranian School Textbooks: National and Global Representations of “Race”, Ethnicity, Social Class and Gender,
<http://citeseerx.ist.psu.edu/viewdoc/download?doi=10.1.1.455.4113&rep=rep1&type=pdf>.
- Salimi Darius (2013), The idea of Iran: Nationalism, Identity and national consciousness,
http://eot.gmu.edu/bitstream/handle/1920/8658/Salimi_thesis_2013.pdf?sequence=1&isAllowed=y.
- Zickmund Susan (2003), Constructing Political Identity: Religious Radicalism and the Rhetoric of the Iranian Revolution, *Poroi* an Interdisciplinary Journal of Rhetorical Analysis and Invention,
<http://ir.uiowa.edu/cgi/viewcontent.cgi?article=1048&context=poroi>
- Zweiri Mahjoob (2007), Religion, Ethnicity and Identity Politics in The Persian Gulf, Research Paper, www.mercury.ethz.ch/serviceengine/Files/ISN/32393/.../rieas1111.pdf.